

در انداخته ای طاهر سید فایز صافی و شیرین و خنک در آن
 بهر از آن آب بخورده بودند همه آب خوردند و آن عهد از کتب
 برداشتند پس حضرت امیر کرم الله وجهه آن سنگ را بست
 و بیایای خست نهاد و فرمود که از اینجا که مینباشند چون آب
 آن در آن حال را مشاهده کرد از دیر فرود آمد و پیش حضرت
 امیر رسید و پرسید که تو سینه مسی فرمود که بی بس گفت که تو
 فرشته امقرنی فرمود که نه پس گفت تو چه سی فرمود که من می
 پیغمبر مسلم محمد بن عبد الله حاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
 را میب گفت دست مبارک مسلمان می شوم حضرت امیر کرم
 وجهه دست نوی داد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمدا رسول الله و اشهد انک صی رسول الله بعد از آن حضرت امیر
 از وی پرسید که سبب چه بود که بعد از آن که مدتی بدین
 خود بودی امروز ایمان آوردی گفت ای امیر المؤمنین
 این دیر برای کتبه این سنگ است پیش از من بسیار
 درین دیر بوده اند زیرا که مادر کتب خود دیده ایم و از علماء

خود شنیده که درین موضع خیمه است و بر بالای آن سنگی
 که آنرا انداخته و کندن آنرا نمواند مگر بفرمانی یا وضعی بی بی پس
 چون من این دیدم که تو این کار کردی باز روی خود بر سیم
 و آنچه انتظار آن می فرودم یا فرمود چون حضرت امیر از شنید
 چندان بگریست که محاسن مبارک می از آن دیده بر
 شد بعد از آن گفت اطهر الله الذی لا اله الا الله و گفت بی
 کتبه که تو را پس آن را امیر پس ملازم حضرت امیر شد و در پیش
 با اله شام نهاد که در چند آنکه شنیدند حضرت امیر بر وی نماز گذارد
 و در او مش کرد و از برای وی از خدا ای تعالی آمرزشش فرم
 و هر گاه که در آبادی بود میگفت وی مولای منست **و از کتب**
آنست که حدیثی که از اصحاب امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنه
 گوید که در ایام غار معاوویه رضی حضرت امیر رضی الله عنه بر کنار
 دریا می فرود آمد تا گاه مردی آمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
 حضرت امیر فرمود که و علیک السلام آن مرد گفت من سمعون خبر
 تو صا ام صاحب این در و اشارت بدی کردی که اینجا بود پس

و شنیده